

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجْمِعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض شد که مرحوم نائینی بعد از مقدمات مفوته و تعرض به مسئله تعلم، فرمودند بعضی از مسائل فقهی را بیان می کنیم که احتمال دادند مبتنی باشد بر این مسئله ی شرط متأخریا واجب معلق. مثال اولشان هم روزه بود. به خاطر اینکه امساک بعد از فجر، مشروط است، واجب است، مشروط است تا امساک قبل از غروب. چون روزه به تعبیر ایشان یک عمل وحدانی است، این عمل وحدانی این طوری است. عرض کردیم این مطلب در فقه هم بعدش هم گفتند ثمره این کار، البته بعدش هم بحث دیگری کردند که آیا تغییر متعلق یا تقید هیئت است. مراد از متعلق، عنوان صوم است که آیا این دلیلی که می گوید مابین حدین باشد، صوم را محدود می کند یا هیئت را که وجوب باشد، وجوب را تحدید می کند؟ و اشاره ای هم کردند که در باب هیئت، برمی گردیم اگر به صورت قضیه شرطیه باشد هیئت.

این عرض ان شاء الله خواهد آمد در محل خودش که یک بحثی شده مخصوصاً اخیراً بعد از آنچه به شیخ انصاری نسبت داده شده که مفاد قضیه شرطیه برمی گردد به تقید ماده، نه برمی گردد به تقید هیئت. هیئت معنای حرفی است، قابل تقید نیست. مثلاً اگر گفت «إن جاءک زید فاکرمه»، این «اکرمه» که جزاست، این قید است برای هیئت «اکرمه» که به اصطلاح، منظورم «إن جاءک» که مطرح می شود، یعنی برای وجوب قید است یا قید ماده است، یعنی قید اکرام است. مراد از هیئت، مفاد وجوب است، مفاد هیئت که وجوب است. مراد از ماده هم خود اکرام است. یعنی این اکرام بعد از آمدن زید باشد یا نه، وجوب بعد از آمدن زید است، اگر زید آمد. به شیخ نسبت داده شده که به تقیید ماده برمی گردد چون هیئت معنای حرفی است و معنای حرفی قابل تقیید نیست، تعقل نمی شود.

عرض کردم در تقریرات مرحوم شیخ، آقایان هم بحث کردند که آیا این مطلب درست است یا درست نیست. ان شاء الله بعد عرض می کنیم. ایشان اشاره کردند به این مطلب. در اینجا اشاره ای دارند. بنای اصحاب بر این است که به هیئت برمی گردد و ما هم عرض کردیم به هیئت برمی گردد. می آید ان شاء الله توضیحش را عرض می کنیم. به قول ایشان در اینجا «ربط جملة بجملة اخرى». به هیئت برمی گردد نه به ماده. به ماده بر نمی گردد. همانی که اصحاب گفتند، همانی که مشهور بین اصحاب است صحیح است که مشهور بین اصولیین هم همین هست، فقط اصحاب نیست، که قید به هیئت برمی گردد. فرمودند ایشان که مثال اول صوم عرض کردم، دوسه تا اشتباه در اینجا رخ داده. یکی اینکه خیال کردند صوم عمل وحدانی است، از امساک است که از طلوع فجر تا طلوع، تا غروب شمس.

عرض کردیم، صوم، حقیقتش یک عبادت است، قصد می خواهد. اصلاً این عبادت است نسک است. در شرایع الهی هم بوده، انبیای سابقین هم بودند و یک روایت واحده ما داریم، صحیحیه هم هست، که پیغمبر در مدینه بود، در مکه هم بودند روزه می گرفتند، خیلی روزه می گرفتند. اما شواهد تأیید نمی کند، شواهد تأیید نمی کند این مطلب را که پیغمبر در مکه روزه می گرفتند. مگر اینکه حالا نقل نشده باشد. اما این روایت را داریم، چرا، ما داریم و به نظر من صحیح السند هم هست. فکر می کنم عامه هم از عایشه نقل کرده باشند، فکر می کنم حالا دقیقاً نمی توانم بگویم. والا صوم در مدینه بود که توضیحش را عرض کردیم. سال اول ماه رمضان، پیغمبر روزه نگرفتند. سال دوم، عاشورا را گرفتند به خاطر اینکه یهود گرفته بودند به همان صورتی که عرض کردم. قبل از ماه رمضان سال دوم هم وجوب سوره نازل شد: «کتب علیکم الصیام» در سوره مبارکه بقره. پیغمبر ماه رمضان سال دوم روزه گرفتند تا آخر. طبعاً سال یازدهم که پیغمبر زنده بودند، ربیع و ماه صفر به حساب رحلت ایشان یا شهادت ایشان است که دیگر نرسیدند به ماه رمضان، نرسیدند.

یعنی از سال دوم تا سال دهم، در حقیقت، این نه سال را پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه روزه گرفتند. سال یازدهم نرسیدند قبل از اینکه ماه رمضان بشود، ارتحال ایشان است. عرض شد به اینکه بعدش هم ایشان کلمه ای امساک آورده، امساک. گفتیم روزه نسک است، خودش عبادت است. بله این عبادت جزء اعظمش و جزء اساسیش امساک است، نه اینکه روزه، امساک. اصلاً بحث امساک مطرح نیست. امساک تا غروب، روزه تا غروب، نه امساک تا غروب. ایشان امساک را تکرار می کنند. این هم درست نیست. ظاهر آیه مبارکه «اتموا الصیام الی اللیل» یعنی همین جور آنآ فأنأ عنوان روزه هست تا شب و از این آیه در نمی آید که عمل وحدانی باشد. عمل وحدانی بودن از توی این آیه مبارکه در نمی آید.

و اما این مطلب که اگر ایشان می داند فردا سفر می کند قطعاً، یا فردا حیض پیدا می کند، خانم می داند، آیا روزه بگیرد یا نه؟ بله روزه بگیرد و اگر روزه را خورد کفاره بدهد، ولو می داند قطعاً بعد سفر می کند. دارند بعضی از اهل سنت اگر سفر کرد کفاره ساقط می شود. لکن این ثابت نیست. فتوای اصحاب بر این است که اگر مثلاً می داند یقیناً قبل از ظهر، بلیط گرفته، قبل از ظهر سفر می رود، این روزه را باید بگیرد تا وقت سفر. وقتی رسید به حد ترخص، آن وقت روزه اش را می تواند افطار بکند. والا به مجرد اینکه سوار قطار هم بشود، این نمی تواند روزه اش را افطار بکند. که یک فرع دیگر هم زمان ما مطرح شده. بعضی از هواپیماها که سوار می شود، بلند می شود باز برمی گردد روی شهر. آیا این برمی گردد روی شهر، این هم حد ترخص حساب می شود؟ بلند می شود برمی گردد روی شهر. باز به همان محل خودش. یعنی باید سعی کند هواپیما هم فاصله بگیرد از شهر، آن وقتی که سوار، یعنی خود هواپیما مقداری فرض کنید چهار کیلومتر، پنج کیلومتر، چهار کیلومتر، پنج کیلومتر، ده کیلومتر هم می رود لکن باز دور می زند برمی گردد از شهر می رود، روی شهر می رود.

آیا این حد ترخصش انجام شده یا نشده؟ آن بحث دیگری است که حالا جایش اینجا نیست. بحمد الله مرحوم نائینی هم مطرح نکردند ما هم مطرح نمی کنیم. علی ای حال این یک فروعی است در باب روزه و این مطلبی که ایشان فرمودند، قابل قبول نیست رحمت الله علیه، رضوان الله علیه، این شرط متأخر و نمی دانم واجب معلق و اینها هیچ کدامش در روزه تصویر نمی شود.

بحث دیگری فرمودند نسبت به صلاة البته ایشان فرمودند: «جملة من المسائل الفقهية» دو تا بیشتر مطرح نکردند: یکی روزه، یکی هم نماز. نماز را به دو لحاظ مطرح کردند: یکی به لحاظ وقت، یکی به لحاظ اجزاء نماز. به لحاظ وقت به این معنا که در اول وقت نماز برایش واجب می شود به شرط اینکه تا آخر وقت که به مقدار اربع رکعت باشد به تعبیر ایشان، وقت باقی باشد. تا این حدش، حدش این است. پس این شرط متأخر می شود. بعد جواب دادند که این مسئله این است که این زمانی است که برای عمل قرار داده شده. این ربطی به شرط متأخر یا واجب معلق ندارد. حق با ایشان است، مطلب واضح است.

اصولاً یک بحثی است در اصول غیر از اینجا، چه عجب اینجا ایشان اشاره فرمودند. وقتی یک عملی یک زمان معینی دارد، اگر تکلیف به همان مقدار زمان معین شد، این هم مضیق بهش می گویند. اگر آن زمانی که تکلیف برایش قرار دادند بیشتر شد، موسع بهش می گویند. تکلیف مقید شد به یک زمان معینی، بهش می گویند واجب مضیق. مثلاً تکلیف مقید شده مابین فجر تا غروب، این را می گویند واجب مضیق. اما اگر تکلیف مقید شد، یعنی یک زمانی را قرار دادند که از زمان خود عمل بیشتر است، مثل نماز. زمان خود نماز فرض کنید پنج دقیقه است، ده دقیقه است. اما وقتی که برایش قرار دادند از اول وقت تا مقدار چهار رکعت به تعبیر ایشان، اربع رکعات. آن زمانی که برایش قرار داده شده بیشتر است. این را اصطلاحاً واجب موسع بهش می گویند. این نه به معنای اینکه شرط متأخر باشد. شرط متأخر یا واجب معلق نیست. این مطلبی که ایشان فرمودند درست است. توضیحش در بحث واجب موسع خواهد آمد و آنجا منکر قصه، این طور که تو ذهنم هست ان شاء الله فراموش نکردم، ابوحنیفه است.

ابوحنیفه واجب موسع را منکر است. می گوید همان به مقدار نماز در اول وقت، همان واجب است. واجب همان اول وقت است. مثلاً پنج دقیقه نماز ظهر طول می کشد، به اندازه پنج دقیقه ایشان باید نماز را بخواند. آن نمازی که تکلیف ایشان است به اندازه همان وقتی است که نماز می برد، نه از اول وقت تا چهار رکعت آخر به قول ایشان. و این زمانش این است و بعد از این زمان اگر انجام داد، بعد از این زمان، اینها واجب نیستند اما مسقط واجب اند. دقت کردید؟ واجب، چون حرفش این است که واجب آن عملی است که «لا یجوز ترکه». خب این برایش «یجوز ترکه». می تواند عمل اول وقت را نخواند. حالا که «یجوز ترکه» پس واجب نیست.

.....

لکن آقایان گفتند، توجه، خب دیگر ابوحنیفه است لا غبار علیه. آقایان گفتند: «لا يجوز تركه لا الی بدل». بدل داشته باشد اشکال ندارد که، ترکش اشکال ندارد. این را به عنوان، یک امر عرفی هم هست. احتیاج به این حرف ها هم ندارد. امر کاملاً عرفی است که انسان گاهی اوقات یک تکلیفی را بهش انجام می دهند، تکلیف می کنند تا یک زمان معینی که به اصطلاح برایش، که این زمان بیش از زمانی است که خود عمل می برد. این زمان بیشتر از آن است. مشکل ندارد. این اشاره به این است که مابین این حدین، شما نماز بخوانید. هیچ ربطی به واجب مشروط یا واجب معلق یا شرط متأخر ندارد. یعنی در هر زمانی خوانده بشود اداس است، تکلیف اداس است. مسقط هم نیست که ابوحنیفه خیال کرده مسقط است. تکلیف هم، آنکه «لا يجوز تركه، لا الی بدل»، یعنی آن نکته بعدیش این است. مطلقاً انسان ترک نکند. اما اگر نماز اول وقت را ترک کرد، بعد می خواند، ثانی وقت، ثالث وقت، رابع وقت می خواند خب، واجب وجود دارد. لازم است بخواند. لازم نیست فقط حتماً در اول وقت باشد. اما ایشان ذهنش این است که ما واجب، واجب مخیر هم منکر شده. به همین جهت واجب مخیر هم منکر شده. گفته چون «يجوز تركه»، شما عتق نکنید، فرض کنید اطعام انتخاب نکنید. اطعام نکنید، صوم انتخاب نکنید. پس این واجب نیست. یعنی، ولذا می گوید واجب، در واجب مخیر، همانی که اختیار می کنی در علم الله واجب واقعی این است. همانی که اختیار می کنی این است. واجب مخیر را منکر شده.

عرض کردیم واجب مخیر ثبوت دارد، عرفی هم هست، عقلی هم هست، شرعی هم هست. عقلی که به معنای عقلایی، سیر عقلایی هست، عرف عام هم هست، عرف خاص عقلا هم هست. در ادله شرعی هم هست و ان شاء الله در بحث واجب مخیر عرض می کنیم. مرحوم استاد، واجب مخیر را ارجاع دادند به تخییر عقلی که یک نوع تخییر عقلی است. عرض کردیم این مطلب ایشان هم درست نیست. تخییر عقلی جایی است که انسان به آن طبیعت مکلف باشد، این طبیعت را می تواند روی افراد مختلف پیاده کند. می تواند روی جاهای مختلف پیاده کند. اما در واجب مخیر آن جایی است که آن افراد را شارع معین می کند.

بله این افرادی را که شارع معین می کند در یک عنوان انتزاعی شریک اند: کیفر است مثلاً، عتق یا اطعام ستین، کیفر است، جزاست. در این عنوان شریک اند. والا اینها عناوین معینی دارند. مثل «اکرم عالماً» نیست که می گوید یک عالمی را اکرام بکن. این بر هر عالمی اکرام بکند صدق می کند. نه اینکه این مخیر است. و اگر گفت عتق یا اطعام ستین یا صوم شهرین متتابعین، این تخییر عقلی نیست. یعنی ایشان ارجاع دادند به تخییر عقلی مرحوم آقای خویی قدس الله نفسه. ان شاء الله خواهد آمد که معیار فرق بین تخییر عقلی و شرعی این است. در تخییر عقلی، تمام افراد مساوی اند، مثل هم اند، هیچ فرقی نمی کنند. مثل «اکرم عالماً». اما در تخییر شرعی، آن اطراف مختلف اند.

عقی یک چیز است، اطعام یک چیز است، صوم شهرین یک چیز است. بله در یک عنوان انتزاعی شریک اند و آن عنوان کیفر است، این جزائش است، کیفرش است. در این عنوان شریک اند. این عنوان انتزاعی است. پس اگر افراد را، اطراف را شارع و قانون و یا مولا معین کرد، می شود تخییر شرعی. اگر شما عقلاً انطباق دادید، می شود تخییر عقلی. فرقیان این است. تخییر عقلی با، تخییر شرعی ماهیتاً با تخییر عقلی فرق می کند. یعنی ماهیت حقوقی، قانونی، ماهیت حقوقی و قانونی اش با تخییر عقلی فرق می کند.

این مثالی هم که به حساب گفتند در آنجا، ابوحنیفه هم آن طور گفته، باز مثل همین مبنا. چون «یجوز ترک» پس این واجب نیست، واجب مخیر ما نداریم. روشن شد؟ نه، حرف ایشان در واجب موسع درست است. البته من نسبت دادم علی ما یبالی من السابق. بعدش هم بعضی مطالب هست همیشه گفتم، یک مطلبی را به ابوحنیفه نسبت می دهند، بعد احناف می گویند نه ایشان این مطلب را نگفته یا اگر گفته برگشته. این دیگر هست، اختلاف مذاهب هست ها. خیال نکنید چیز تازه ای است. یک چیزی را نسبت می دهند بعد می گویند آقا نگفته ایشان یا از این عبارت بد فهمیدند، مراد چیز دیگری است.

عرض کردم بنا بر آنکه مشهور در ذهن من هست، این دو مطلب را به ایشان نسبت دادند که هر دوش هم باطل است. پس نسبت به اجزا این طور، البته یک مطلب دیگری هست که ایشان اربع رکعات گرفتند، مقدار اربع رکعات. مثلاً نماز ظهر تا اربع رکعات. این کلمه ای اربع رکعات چون در یک روایت واحده آمده، صحیحی حریز است از زراعه فکر می کنم از ابی جعفر علیه السلام. تو کافی هم هست، خیلی مطول است حدود یک صفحه و یک صفحه و خورده ای است روایت مطولی این روایت. در آنجا می گوید تا مقدار چهار رکعت وقت ظهر است. آن بعد از چهار رکعت اگر خواند حالا، نماز را رسید به چهار رکعت، دیگر وقت اختصاصی، بعدش وقت اختصاصی عصر می شود. و ما عرض کردیم اولاً آن روایت درست است، صحیحی است از کتاب حریز. لکن احتمال بسیار بسیار قوی دادیم حدیث مدرج باشد. یعنی کلام راوی است، کلام امام نیست حدیث مدرج است. حالا شرح آن مطلب چون بر می گردد به باب فقه، فعلاً گفت که شرح این هجران و این خون جگر، این زمان بگذار تا وقت دگر. این در بحث فقه متعرض شدیم و آن نکته ای که گفته شده در اربع رکعات این نیست که در روایت حریز آمده. نکته، نکته دیگری است که ما شرحش را مفصل در فقه گفتیم. اینجا دیگر وارد نمی شویم به خاطر اینکه بنا نداریم فعلاً مطالب که در فقه گفته شده در اصول بیاوریم.

البته عرض کردم، خوب دقت کنید، این مطالب اصولی باید ریشه ی فقهی داشته باشد. اصلاً اصول از اواخر قرن دوم که جدا شد، نه اینکه اصول نبود، اصول بود. لکن در ضمن فتاوی فقهی بود. تدریجاً اصول جدا شد.

و عرض کردیم که نکته‌ی فنی اش هم این بود، مسائلی را که در اکثر از ابواب واحد، در عده‌ای از ابواب فقه جریان داشت، این را انداختند در اصول. مسائلی را که در یک باب فقهی فقط جریان داشت، گذاشتند در فقه. مثلاً بحث ملازمات، ملازمه بین وجوب شیء و وجوب ضد را بردند تو اصول چون کلی است، بردند تو اصول. اما مثلاً این مسئله که اگر شما غنّب، آب انگور را ریختید تو دیگ و جوشید، این می‌گویند نجس می‌شود، حرام می‌شود تا ذهاب ثلثین. بعد از ذهاب ثلثین پاک می‌شود. گفتند همین طور که روایت می‌گوید آن آب انگور پاک می‌شود، دیگ هم قاعدتاً پاک می‌شود. چون این دیگی که بود، آب انگور آن تو بود، وقتی جوشید خب این آب انگور جوشیده بهش خورد دیگر، نجس شد دیگر، آن هم نجس می‌شود به ملاقات آن نجس می‌شود. چون در روایت نگفته بعد دیگ را بشوید، گفته آن آب انگور پاک است. این را برداشتند گفتند به ملازمه پس دیگ هم پاک است. این اسمش را گذاشتند ملازمات، بهش می‌گویند ملازمات جزئیّه. ملازمات جزئیّه را در فقه گذاشتند، اشتباه نشود. ملازمات کلیه را در اصول بردند. فرق بین اصول و فقه این بود.

ملازمات کلیه را بردند در اصول، علم اصول تشکیل شد و ملازمات جزئیّه را در فقه نگه داشتند. ما الان این ملازمات را در فقه می‌خوانیم، تو اصول نمی‌خوانیم و ما از این ملازمات در فقه زیاد داریم، یکی دو تا نیست. همین مسئله‌ای که اخیراً که در روایت آمده که می‌شود نظر به موی زن مسیحی و یهودی کرد؟ این به خاطر اینکه در آن زمان، البته در روایات ما، این از حدیث سکونی به رسول الله نسبت داده شده، این در علت ندارد. اشتباه کردند «لأنهن اذا نهنین لا ینتهین» در این روایت نیامده در روایت دیگری است. در روایت سکونی از رسول الله. عرض کردم خیلی بعید است. این مطلب در کتاب بخاری آمده از حسن بصری در اهل کتاب. احتمال قوی باید مال همانا باشد، مال تابعین و تبع تابعین باشد. اینکه مال رسول الله باشد بسیار بعید است چون معلوم نیست زمان رسول الله اصولاً چنین اهل ذمه به این معنا وجود داشت.

اهل ذمه، زن هاشون در آن زمان حق داشتند موی سرشان بیرون باشد، مثل کنیز مثلاً، موی سرشان بیرون باشد. وقتی ایشان آمدند گفتند به ملازمه، اگر که موی سر را شارع اجازه داد، موی سر را اجازه داد بیرون باشد، پس اجازه می‌دهد ما نگاه کنیم، مرد بهش نگاه کند چون قانون اجازه داد. نه اینکه چون عصیان کرد عصیان نکرده، قانون بهش اجازه داد. با اجازه‌ی قانونی موی سرش بیرون است و لذا هم نگفته به بقیه بدن، خصوص موی سر. سؤال: «عن شعور نساء اهل ذمه». خصوص مو، چون قانون اجازه داد موی سرش بیرون بکند، خب در این روایت حسن بصری آمده که اشکال ندارد؛ این اسمش ملازمات جزئی است. ملازمه بین کشف شعر و بین نظر. روشن شد؟ بین نظر به شعر. آن وقت در روایات ما یکی این روایت آمده، روایت حسن بصری که به صورت سکونی از جعفر از ابیه از آبائه از رسول الله، که عرض کردیم ظاهراً جعلی باشد این حدیث.

من عرض کردم کراراً و مراراً سکونی خیلی می خورد که خیلی از مطالبی که از امام صادق نقل می کند، فتاوی اهل سنت است یا صحابه است یا تابعین این کلمات آنهاست. یا تابعین است یا فقها است. لذا به نظر ما یک مشکل اساسی که آقایان ملتفت نشدند در روایت سکونی، مطابقتش با آنهاست. البته یک احتمال هم دارد اگر سکونی را صادق بدانیم که ما هم نمی دانیم، اگر صادق بدانیم، احتمال دارد این فتوا را به امام صادق عرضه کرده، امام قبول کرده، احتمال دارد، احتمالش هست، لکن این احتیاج به اثبات دارد.

ما در بحث سکونی، نمی دانم چه دوره ای بود، چند سال قبل بود، یادم نیست، پنج شش سال قبل، هفت هشت سال قبل، نه روز راجع به سکونی صحبت کردیم مستقلاً. دیگر حالا حال آن صحبت ها را نداریم. علی ای حال عرض کردیم این کتاب ثابت نیست، نسبتش به امام صادق نیست، مشهور اهل سنت هم بلکه شاید بالاتفاق، او را کذاب می دانند، اسماعیل بن مسلم را کذاب می دانند. لکن خب بین اصحاب ما بنا به توثیق شده این هم عجیب است، جزء عجایب کار است.

این هم مرحوم شیخ یک عبارتی در عده دارد و مرحوم محقق عبارت را بد فهمیده. درد بالای درد، مرحوم محقق حلی صاحب شرایع، این مرد بسیار بزرگواری است، فوق العاده. گفته شده: افقه فقهاء الشيعة بعد از غیبت، مرحوم محقق حلی است و واقعاً هم فقیه جلیل القدری است.

خدا رحمت کند مرحوم بجنوردی را، این او آخر که قواعد فقهیه را می نوشتند، گاهی می گفتند من در یک مسئله سه روز، چهار روز بحث می کنم بعد نگاه می کنم شرایع همان تمام بحث ها را به چند کلمه آورده. تمام آن زحمات را به چند کلمه در شرایع آورده. دقت کردید؟ خیلی واقعاً فوق العاده است. چه جور این اشتباه واقع شده نمی دانیم حالا ایشان به شیخ نسبت داده که شیخ گفته اصحاب عمل کردند به خاطر اینکه ایشان ثقة است. نیست همچین عبارتی در شیخ نیست جای دیگر گفته شیخ جابه جا کرده ایشان رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال از آن زمان محقق تا حالا مشهور شده که شیخ گفته که اصحاب عمل کردند به روایت سکونی چون ثقة است نه، این اشتباه است. مرحوم آقای تستری در اول قاموس دارد و ما بیشتر شرح دادیم مطلب را، در اول قاموس هم ایشان دارد. حالا یا مال ایشان است یا برای کس دیگری است. این نکته ای است که فعلاً در این کتاب های مطبوع، اولین نفر آقای تستری است و تعجب می کنیم بعضی از این کتبی که آقایان نوشتند در رجال یا در فقه، بعد از مرحوم تستری آمدند. با اینکه ایشان نوشته این مطلب را، مثل اینکه نخواندند این مطلب ایشان را و به عبارت شیخ در عده که مراجعه نکردند. خب این عذرشان معلوم است چون اهل مراجعه نیستند. به آن کتاب مراجعه نکردند. آن عذرش معلوم است. اما به این کتاب آقای تستری را غالباً دیدند، یعنی مقدمه تستری را می خواندند.

ایشان در آنجا دارد که این عبارت، این غلطی است که اصل غلط هم به محقق حلی برمی گردد. عبارت شیخ طوسی را در عده بد فهمیده و حق هم با ایشان است. ما این را توضیح مفصل دادیم، عبارت هایشان را آوردیم و گفتیم شیخ در اینجا اشتباه کرده، یعنی محقق اشتباه کرده شیخ هم مطلبی گفته درست نیست نه اینکه آن هم درست است مطلب شیخ هم درست نیست. علی ای حال چون این را مفصل در محل خودش بحث کردیم، فعلاً نمی خواهم وارد این بحث بشوم.

علی ای حال این اسمش ملازمات جزئی است، ملازمات جزئی را در فقه نگه داشتند، ملازمات کلی را بردند تو اصول. مثل مسئله ضد، مثل مسئله امر به شیء مقتضی نهی از ضدش، مثل مثلاً مقدمه واجب. بحث ملازمات کلیه را بردند تو اصول. مثل مسئله نهی در عبادات و معاملات. آقای خویی این را جزء ملازمات گرفته، ما هم شرح دادیم که این جزء ملازمات نیست. از ملازمات چهارتا گرفتند، یکی هم نهی در عبادات یا معاملات. ما هم عرض کردیم این مسئله چهارم جزء ملازمات نیست. توضیحاتش در محل خودش ان شاء الله تعالی.

علی ای حال پس بنابراین اینکه بیاید یک مسئله ای در اصول، این اولش باید در فقه ریشه داشته باشد و در عده ای از مسائل فقهی ریشه داشته باشد. این روایتی که در مقام وارد شده، به ذهن بنده قویاً مدرج است، حدیث مدرج است، کلام زراره است. یک کلامی است که بین زراره و حریر رد و بدل شده. لکن چون مرحوم کلینی آن را آورده و قطعاً کلینی خب «اوثق الناس فی الحدیث»، هدف کلینی هم این بوده که حدیث مدرج که کلام راوی باشد در کتابش بیاورد، حدیث بیاورد. از این جهت اصحاب اعتماد کردند. سر اعتماد اصحاب بر این جهت است. خب اینجا ما شواهد داریم که حدیث مدرج است و کلام معصوم نیست. و اصولاً آن نکته دیگری دارد این نیست که در روایت آمده.

و اینکه در همین روایت هست «انما هی اربع مکان اربع»، یعنی فرقی بین ظهر و عصر نیست، چهارتا به جای چهارتا. این هم قبول، قابل قبول نیست. این هم کلام زراره است این اصلاً قابل قبول نیست این مطلب ایشان. حالا آن چهار رکعت را می شود قبول کرد به یک معنایی که نمی خواهم الان واردش بشوم. این اربع مکان اربع را نمی شود قبول کرد. علی ای حال این توضیحات این، اربع رکعاتی که ایشان نوشتند، این هم در فقه مشکل دارد ما فعلاً راجع به این صحبتی نمی کنیم چون مشکل دارد، این راجع به مثال دوم که صلاة باشد.

در صلاة یکی وقت را مثال زدند، یکی اجزاء نماز. اجزاء نماز به این معنا که شما وقتی وارد نماز شدید، حمد، قرائت انجام دادین، این

قرائت شما وقتی صحیح است که تا آخر تشهد و تسلیم را صحیح انجام بدهید. پس می شود شرط متأخر روشن شد؟

این وقتی صحیح است که سلام دادنتان صحیح باشد، تشهدتان صحیح باشد پس صحت این جزء از نماز که عبارت از حمد و قل هو الله باشد، متوقف است بر اینکه تا آخر، نماز صحیح باشد، می شود شرط متأخر، این شرط متأخر را این جور تصویر کردند. ایشان، مرحوم نائینی در اینجا. جواب دادند به اینکه این یک عمل وحدانی است، این اجزاء نماز است، نه اینکه حالا شرط باشد، شرط نیست، نه. این اجزاء نماز است، لکن اعمال وحدانی، بعضیا تدریجی اند. خب طبیعتاً باید صبر کنید زمانش انجام بگیرد، عمل کامل بشود. اگر گفت یک خانه کامل بساز به من بده، من ازت می گیرم، کامل همه جهاتش. خب این ممکن است یک سال طول بکشد، شل کاری و سفت کاری و نمی دانم روکاری و همه کارهایش را انجام بدهند تا این خانه کامل بشود، برق و همه وسایلش ضبط بشود، طول می کشد. این شرط متأخر نیست ربطی به شرط متأخر ندارد این حرف مرحوم نائینی.

عرض کنم خدمتون، اصولاً خود این کلام باطل است اصلاً، این احتیاج به این شرط متأخر هم ندارد، خود این کلام باطل است. من توضیحاً عرض کردم، اولاً یک توضیحی در باب معاملات می دهم، بعد هم در باب عبادات که محل کلام ماست.

عرض کردیم در باب معاملات، ما یک بحثی داریم که این بحث، بحث قانونی است. در قوانین روز هم مطرح است، در فتاوی فقهای ما هم جای دیگر مطرح است. ببینید شما یک چیزی را که می فروشید، دارای سه نکته اساسی است: یکی اجزاء، یکی شروط، یکی هم اوصاف، این سه چیز اساسی دارد.

مثلاً یک خانه ای را به شخصی می فروشید، پنجاه متر، مثلاً دویست متر، پنج تا اتاق دارد و این خانه رنگ زده است، پس وصفش این است و این مثلاً فاصله اش با خیابان ده متر است، مثلاً این جوری. و شرط هم می کنید که من به شما مقداری ارزان تر می دهم که شما یک نامه برای من بنویسید، مثلاً به طور مثال. این سه چیز دارد. یکی اجزاء خانه که مثلاً چند متر است، چند تا اتاق دارد. یکی اوصاف خانه که رنگ دارد و مثلاً نزدیک خیابان است، ده متر با خیابان فاصله دارد. بعد درمی آید پنجاه متر با خیابان فاصله دارد. یکی هم شروط است، شرط می کند که مثلاً یک نامه بنویسد. وقت تخلف در هر سه تصور می شود.

مثلاً وقتی خانه را می بیند، می بیند پنج تا اتاق ندارد، چهار تا اتاق دارد. می بیند خانه فاصله اش با شهر، با خیابان ده متر نیست، پنجاه متر است، صد متر است. آن وصفی که گفته بود، فاصله اش ده متر باشد. شرط هم، نامه را نمی نویسد. اینجا بحث حقوقی و قانونی اش این است، آیا این معامله درست است، کسر می کنیم به اندازه مقدار تخلف؟ مثلاً این معامله درست است، اگر این خانه چهار تا اتاق دارد، مثلاً خانه را خریدیم صد میلیون. اگر چهار تا اتاق باشد هشتاد میلیون است. بگوییم آقا معامله درست است، بیست میلیون را برگردان،

.....
بشود هشتاد میلیون. این فاصله اش با خیابان صد متر است، گفت ده متر است، صد متر درآمد. این را در قیمت عرفی، اگر فاصله ده متر باشد قیمتش صد میلیون است، اگر فاصله صد متر باشد قیمتش نود میلیون است. می گوئیم آقا ده میلیون برگردان و معامله درست است. این در تخلف وصف، شرط هم همین طور.

پس سه تا تخلف تصور می شود: تخلف در اجزاء، تخلف در اوصاف و تخلف در شروط. بحثی که هست این است که آقایان آمدند گفتند این معاملات، این بحث حقوقی لطیفی هم هست، انحلال پیدا می کند، به حسب اجزاء و شروط و اوصاف، انحلال پیدا می کند. یعنی چه؟

یعنی آن قیمتی که برای خانه گذاشته شده، برای این وصفش یک مقدار است، برای این شرطش این مقدار است، برای این اجزای یک مقدار است. هر مقدار که تخلف شد، همان مقدار را کم می کنیم. این را به اصطلاح می گویند انحلال به حسب اجزاء و اوصاف و شروط. ما عرض کردیم، هر سه انحلال خلاف ظاهر است. هیچ انحلالی رخ نمی دهد، نه به حسب اجزاء انحلال هست، نه به حسب اوصاف هست و نه به حسب شروط هست.

یکی از حضار: یعنی باید فسخش کنند؟

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: فسخ باید بشود؟

آیت الله مددی: بهش می گویند خیار داری. می خواهی نگه دار، می خواهی بفروش، برگردان. خیارها عرض کردیم چند بار عرض کردیم خیارها کلاً ثنائی هستند یعنی چه یعنی یا امضاء کن یا قبول کن یا برگردان معامله را به هم بزن

یکی از حضار: یا ارش؟

آیت الله مددی: بگویند آقا من ما به تفاوت می گیرم، این حق را ندارد. این انحلال می شود.

یعنی بعبارۀ آخری، اینکه خانه دارای اجزائی است، این اجزاء در قیمت خانه تأثیرگذار است، اشتباه نشود. اوصافی دارد، رنگ زده و رنگ نزده، در قیمت خانه تأثیرگذار است. مسلم است این دیگر، تأثیر می گذارد. نزدیک خیابان باشد نباشد، در قیمت خانه تأثیرگذار است. لکن تأثیرگذاری قیمت به این معنا نیست که یک مقدار از قیمت به ازاء آنهاست. تأثیرگذاری غیر از آن است.

این را باید انحلال قائل بشویم. یعنی وقتی گفتم خانه را به شما فروختم، یعنی سنگ‌هایش این قدر، آجرش این قدر، موزائیکش این قدر، نمی‌دانم مرمزش این قدر، نمی‌دانم لوله‌های آب این قدر، لوله‌های برق مثلاً چراغ و برق و این قدر، این جور. تحلیلش بشود. به خلاف ظاهر است.

یکی از حضار: خلاف ظاهر یعنی چی؟

آیت الله مددی: یعنی گفت خانه فروختم. نگفت که مثلاً اتاق و اینها را، گفت خانه فروختم.

در باب انشاء، در باب انشاء، این توضیح را ما عرض کردیم. به مقدار ابراز، انشاء می‌شود. آنی که ابراز کرده خانه است. اگر می‌خواست اجزاء باشد، می‌گوید آقا، می‌گوید آقای یک مقدار برای این، این پول و این یکی یکی حساب بکند، می‌گوید جمع کردیم، خوب درست است. اما اگر گفت خانه فروختم، یعنی خانه فروختم. خانه‌ای که با پنج اتاق فروخته، چهار اتاق درآمده. به او می‌گویند آقا یا به این قیمت قبول کن یا هم فسخ بکن. اما اینکه شما ما به تفاوت بگیرید، نه نمی‌شود.

لذا بنایشان به این است که عقد منحل نمی‌شود نه به حسب اجزاء، نه به حسب اوصاف و نه به حسب شروط. اینکه این شرط باشد من نامه بنویسم در قیمت خانه مؤثر است اما انحلال نمی‌شود. معیار در باب عقود عرض کردیم، معیار آن مقدار ابراز است. ابرازی که کرده چیست؟ خانه فروختم.

یکی از حضار: وقتی شروط اینها را می‌گوید ابراز دارد می‌کند دیگر. می‌گوید آقا

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: وقتی شروط و اوصاف را می‌گوید، این دارد ابراز می‌کند. می‌گوید من این خانه را فروختم با این وصف.

آیت الله مددی: خیلی خوب با این شرط فروختم، نه اینکه به ازاء شرط چیزی قرار دادم.

و لذا اگر ما باشیم و طبق قاعده، حتی اینکه می‌گویند شاة و خنزیر، گوسفند و خوک را با همدیگر بفروشد در شاة درست است، این را می‌گویند تعبد باشد. تعبدی هم ندارد. سعی کردند، نه حسب قاعده باطل است. چون در صفقه‌ی واحده جمع کرده. صفقه‌ی واحده نمی‌شود در یک معیار واحد نوشت. این بحث حقوقی است، این ارزش حقوقی دارد. در خصوص اوصاف، در خصوص وصف صحت، عیب، گفتند اشکال ندارد. آن هم چون روایت داریم.

لذا خصوص اوصاف، اگر وصف صحت نبود، می تواند ما به التفاوت بگیرد. یعنی می تواند فسخ کند، می تواند امضاء کند، می تواند ما به التفاوت بگیرد. در خصوص، و در باب شرط هم خيار تخلف شرط همان است، ثنائی است: یا امضاء یا فسخ. در بقیه اوصاف هم یا امضاء یا فسخ. خصوص وصف صحت که معیوب باشد، معیب باشد، این هم دلیل خاص داریم. اگر دلیل خاص نداشتیم، در آنجا هم می گفتیم یا بگیرد یا رد بکند. در خصوص وصف صحت، خيار ثابت است. یعنی معامله درست است، این هم چون تعبد داریم. در به مقدار وصف صحت ازش پول بگیرد، درست است اشکال ندارد. معامله را امضاء کند، دقت کردید؟

پس نه منحل می شود به حسب اجزاء، نه به حسب شروط و نه به حسب اوصاف. انحلالی در کار نیست. این یک قاعده‌ی مهمی است در باب معاملات. شبیه این هم در مانحن فیه در اصول آمده. اگر امر به یک عبادتی خورد، آیا منحل می شود به اجزاء یا نه؟ مثلاً یک عبادتی مثل صلاة که رکوع دارد، سجود دارد، حمد دارد، تسلیم دارد، آیا منحل می شود یا نه؟ آیا اجزاء وجوب دارند؟ آن وجوب واحدی که بود، منحل می شود به وجوبات متعدده به حسب تعدد اجزاء. چون اجزاء متباینه الحقیقه هستند، متباینه الهویه هستند. این اجزاء متباین را امر واحد جمع کرده. آن امر واحد منحل می شود به حسب آنها.

عرض کردیم الان مشهور در لسان علما، بله قبول کردند. الا اینکه وجوب اجزاء را، البته اینها بیشتر تو اجزاء بحث کردند، توی شروط و اینها، چون شرط که نباشد اصلاً عمل نیست، توی اجزاء بحث کردند. اینها قبول کردند که امر به نماز منحل می شود به رکوع و سجود و تشهد و قرائت و الی آخره، تکبیر و اینها که از اذکاری که در نماز هست، منحل می شود به حسب آنها. آن وقت در اینکه این چه وجوبی است که به اجزاء می خورد، اختلاف دارند.

بعضی ها که شاید مشهورتر باشند، وجوبشان را وجوب مقدمی می دانند. اسمش را هم گذاشتند مقدمه‌ی داخلیه، در مقابل مقدمه‌ی متعارف، آنها مقدمه‌ی خارجیه هستند، این مقدمه‌ی داخلیه است. اسمش را گذاشتند مقدمه‌ی داخلیه. وجوبش وجوب مقدمی است. بعضیا اسمش را گذاشتند وجوب تهیوی. چون وجوب اجزاء شما را آماده می کند برای کل. از همه شان شدیدتر مرحوم آقا ضیاء.

آقا ضیاء می گوید وجوبش عین وجوب کل است، وجوب نفسی است. همان وجوبی که به کل خورده، به اجزاء هم خورده است. فرقی نمی کند. و ما معتقد شدیم، عرض کردیم هیچ کدامش را قبول نکردیم. اجزاء وجوب پیدا نمی کنند. روی همان نکته، در باب انشاء، انشاء به همانی تعلق می گیرد که به اصطلاح ابراز کرده. گفته «اقم الصلاة» تا آن موقع «اقم الصلاة»، صلاة. حالا در واقع، در تعبد شرعی، صلاة

منحل به اجزاء می شود، اشکال ندارد. اما آنها دیگر وجوب بهشان تعلق نمی گیرد. چون انشائی که آمده این طور آمده، ابراز این، «اقم الصلاة»، نماز بخوان مجموع اینها را نماز نامیده. اما اینکه این اجزاء هم وجوب بگیرند، نه.

بله ممکن است برای اجزاء یک نحو وجود اعتباری، انتزاعی، اصلاً انتزاعی هم نه، مجازی، عرض، به اصطلاح عرضی، یک وجوب این طوری، نه وجوب واقعاً وجوب. این وجوب هم شرعی نیست، قانونی نیست. مثل «جر المیزاب». در حقیقت مثلاً «جر الماء» یا میزاب، میزاب که مال آب باشد، مال آب باشد. آنکه جاری نیست، آب درش جاری است. «جر المیزاب» مثل نسبت به آن. می شود این را یک نحو به اصطلاح مجازی.

یعنی اگر یک امر وحدانی متعلق گرفت به اجزاء، به یک ماهیتی که اجزاء مختلف دارد، یک نوع وجوب به اصطلاح مجازی، غیر حقیقی، متعلق، بعبارة آخری، این اجزاء یک نوع وحدت کسب می کنند، یک نوع وحدت اعتباری است. کما اینکه امر وحدانی، یک نوع تعدد قبول می کند، آن هم تعدد اعتباری است. اما نه وجوب مقدمی دارد، نه تهیوی دارد.

چون در اجزاء ایشان این جور تصور کرده، حمدی که می خواهد بخواند، صحتش متوقف است بر اینکه سلام و تشهد هم صحیح بشود. روشن شد که ایشان ظاهراً توجه فرمودند، این، البته ایشان توجه فرمودند چون قائل به وجوب اجزاء هستند. ببینید شرط متأخر جایی است که شرط برای یک عمل باشد. حمد و قل هو الله خودش عمل نیست. ایشان این جور جواب دادند که این خودش عمل وحدانی است، راست است. تسلیم شرطش نیست که بگیم شرط متأخر است. اصلاً وجوبی ندارد که آن شرطش باشد. مجموعه این اجزاء یک وجوب وحدانی دارند که عبارت از وجوب صلاة باشد. شرطش نیست اصلاً، اصلاً وجوبی ندارد که آن شرطش باشد، مجموعه ی این اجزاء یک وجوب وحدانی دارند که عبارت از وجوب صلاة باشد. شرطش نیست اصلاً، بحث ما در شرط متأخر است اینجا شرطش نیست اصلاً اگر مرحوم نائینی به نظر ما البته نظر مبارک خود ایشان معتبر است برای خود ایشان، به این نظری که من عرض کردم اصلاً احتمال اینکه از قبیل شرط متأخر باشد وارد نیست چون شرط متأخر کجاست جایی که یک عملی باشد دارای یک شرطی باشد شرطش متأخر است اینجا خیال کردند قرائت دارای وجوب است این وجوب شرطش متأخر است یعنی عبارت از تسلیمش درست باشد. اصلاً قرائت وجوب ندارد که این شرط متأخر باشد، قرائت وجوب ندارد، اصلاً نوبت به این بحث نمی آید روشن شد؟ اصلاً نوبت به این بحث نمی رسد.

پس این مطلبی را هم که ایشان در باب نماز فرمودند این مطلب قابل قبول نیست این مبتنی است بر یک ذهنیتی که آقایان وجوب اجزاء را تابع وجوب کل می دانند حالا به نحوی که عرض کردم اشد اینها آقا ضیاء است می گوید عین همان است فرقی نمی کند وجوب نفسی

دارد ، چون حقیقت نماز همین است قرائت است و حمد و رکوع و اینها ، این حقیقت نماز است لذا وجوبی که دارد وجوب نفسی است این وجوب وجوب ، نه به ذهن من اصلا وجوبی ندارد ، یک وجوب مجازی است مثل جر المیزاب .

یعنی بعبارة اخرى امر وحدانی که به یک عمل ذو اجزاء تعلق می گیرد یک نوع تکثر قبول می کند به حسب اجزاء تکثر اعتباری ، آن اجزاء هم یک نوع وحدت پیدا می کنند وحدت اعتباری . اما این قانونی نیست آثار قانونی ندارد نه اینکه آن خودش واجب باشد .

یکی از حضار: پس اثر این چه می شود ؟ اثر این وجوب مجازی چیست ؟

آیت الله مددی: هیچ انتزاع است اما هیچ اثری ندارد

یکی از حضار: می شود گفت وجوب به شرط شیء دارند که همان هم نماز است یعنی

آیت الله مددی: اصلا این حرف ها هیچ چیزی ندارد هیچ وجوبی ندارد ، مثل تهیی این به شرط شیء مثل وجوب تهیی است .

یکی از حضار: حاج آقا شک در اجزاء چطور می شود ؟

یکی از حضار: الان نماز چیزی جز جمع این پنج تا نیست دیگر این به شرط چهارتا می شود نماز .

آیت الله مددی: اصلا عنوان رفته روی نماز ، اقم الصلاة گفته است .

یکی از حضار: نماز چیست ؟

آیت الله مددی: اگر آمد گفت اقراء الحمد واقراء مثلا ، و لذا اگر مثلا قصد اینکه گفت می خواهم الان یک عملی انجام بدهم درش

حمد بخوانم ، رکوع بخوانم عنوان صلاتی ندارد مجزی نیست این نیت .

یکی از حضار: صلاة پنج تا مثلا جزء دارد اجزاء به شرط یکی به آن می گویند صلاة این وجوب را دارد .

آیت الله مددی: به آن می گویند صلاة اما وجوب نمی گیرد ، وجوب قانونی نمی گیرد ، یک وجوب مجازی مثل جر المیزاب ، ناودان

جاری شد این آب در ناودان جاری بود ، ناودان که جاری نمی شود که .

یکی از حضار: شکیات که بهش تعلق می گیرد، بنا بر این است که وجوب استقلالی نیست ؟

آیت الله مددی: من نمی فهمم چی می فرمایید.

یکی از حضار: شکیات، شکیات مثل شک در اجزاء.

آیت الله مددی: خب.

یکی از حضار: شک در سجده می کنیم که به جا آوردیم یا نکردیم.

آیت الله مددی: بخوانیم. شک می کنیم که این جزء را انجام دادیم یا ندادیم، چه ربطی به این دارد؟

یکی از حضار: وجوب دارد بر استقلال، اجزاء.

آیت الله مددی: نخیر نه.

علی ای حال خوب دقت بکنید، اصلاً شرط متأخر تصور نمی شود. چون شرط متأخر جایی است که یک واجبی باشد، شرطش بعد می آید. اصلاً اینجا وجوبی ندارد. لذا به نظر ما بهترین راه این بحثی که ایشان فرمودند، این راه است. البته راهی هم که ایشان رفتند درست است اما بهترین راهش همین نکته ای است که عرض کردم. اصلاً وجوبی نیست که حالا شرط داشته باشد. آنی که بهش امر تعلق می گیرد عنوان صلاتی است. این امر منحل می شود به حسب اجزاء، هست اجزاء، نمی خواهیم بگیریم نیست. اما این انحلالش اصلاً قانونی نیست، نه اینکه یک وجوب قانونی، وجوب حقوقی بهش تعلق بگیرد، وجوب بهش تعلق نمی گیرد. این مجموعه ای این اجزاء اسمش نماز است. لذا اگر قصد اجزاء بکند و قصد عنوان نماز نکند، باطل است، نمازش باطل است. مجموعه اجزاء، نماز نیستند.

علی ای حال امر به مجموعه اجزاء خورده به عنوان صلاة. ما در باب انشاءات عرض کردیم، تابع عنوانیم، عنوانی که ابراز شده، آنی که ابراز شده صلاة است. «اقم الصلاة». بله اجزاء یک نوع وحدت اعتباری کسب می کنند، امر وحدانی هم یک نوع تكثر اعتباری کسب می کند. این اعتباری، قانونی نیست، هیچ اثر قانونی ندارد. این هم جواب این مطلب این هم جواب نماز و روزه ای که ایشان در اینجا مطرح فرمودند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين